

بررسی فقهی و حقوقی ابراز شهادت توسط اطفال^۱

عادل ساریخانی*

مسعود حیدری**

چکیده:

هر چند فقهای امامیه به تفصیل شرایط و احکام مرتبط با شهادت را، که به عنوان اصلی‌ترین ادله‌ی اثبات دعاوی و حدود و تعزیرات محسوب می‌شود، بیان نموده‌اند و در برخی از آنها همچون عدم پذیرش شهادت اطفال غیرممیز و پذیرش ارائه‌ی شهادت تحمل‌شده در دوره‌ی طفولیت در دوران بزرگسالی اتفاق نظر و حتی اجماع دارند در قوانین فعلی ایران به امور مذکور تصریح نشده است و به همین دلیل بحث‌ها و استدلال‌ات مختلفی مبنی بر پذیرش یا عدم پذیرش شهادت اطفال در فروع مختلف ایجاد شده است. این مقاله نیز با بررسی نظرات و آراء مختلف فقهای امامیه و خصوصاً تجزیه و تحلیل مواد قانونی مختلف در پی بررسی و تطبیق احکام حقوقی قابل اجرا در حیطه‌ی حقوق امروزین ایران درباره‌ی شهادت اطفال و ارزش آن از نظر قضایی است و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که با توجه به اصل عدم ولایت کسی بر دیگری و اینکه پذیرش شهادت و با توجه به آن به نفع و به ضرر دیگران رأی دادن، نوعی ایجاد ولایت است، عدم پذیرش شهادت اطفال (اعم از غیرممیز و ممیز)، که حتی بر خود نیز ولایتی ندارند و اقرارشان علیه خودشان نیز پذیرفته نیست، نزدیک‌ترین قول به صواب است.

کلید واژه‌ها: شهادت، طفل ممیز، اطفال غیرممیز، بلوغ.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- تاریخ وصول: ۹۰/۱۱/۶ تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۲۳

* استادیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم

** دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم m.heidari@khuisf.ac.ir

۱- مقدمه

شهادت یا بیّنه یکی از راه‌های مرسوم اثبات دعاوی و جرائم است و شاهد یکی از ارکان مهم آن می‌باشد. نظر به تأثیر شهادت در اثبات دعاوی، جرائم و صدور احکامی دائر بر ردّ مال، بقای زوجیت، انحلال زوجیت، قتل، تازیانه و ...، لازم است که شاهد دارای شرایطی باشد. یکی از این شرایط بلوغ و رسیدن به سن خاص است. این در حالی است که شهادت غیربالغ (طفل) اصولاً پذیرفته نیست. این نوشتار با تعریف شهادت یا گواهی و بیان شرایط مختلف آن در پی بررسی این مسأله است که در صورت ارائه‌ی شهادت تحمّل شده در دوره‌ی طفولیت، توسط طفل اولاً در همان دوره‌ی صغر و ثانیاً بعد از احراز بلوغ و در دوران بزرگسالی تا چه میزان پذیرفته می‌شود و تا چه حد می‌تواند حجیت داشته و ثابت‌کننده‌ی موضوع شهادت باشد.

بنابراین، ابتدا به ارائه‌ی تعریف شهادت پرداخته و پس از آن به ترتیب شهادت ابراز شده توسط طفل در دوره‌ی صغر و در دوران بزرگسالی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- تعریف و ماهیت شهادت

شهادت اسم مشاهده است و به معنی «خبر دادن از آنچه دیده شده است» آمده است (أبوجیب، ۱۴۰۸، ۲۰۳) همچنین راغب اصفهانی کلمات شهود و شهادت را به معنای حضور به همراه مشاهده توأم با چشم و یا بصیرت و گاهی به معنای حضور تنها معنی نموده و در ادامه اضافه نموده است: شهادت گفته‌ای است که از روی علم صادر شده و به مشاهده توسط چشم یا بصیرت حاصل گردیده باشد (راغب اصفهانی، بی تا، ۲۶۷).

فقها بعضاً تعاریف ابتکاری با توجه به احکام و آثار، از شهادت ارائه داده‌اند و شهادت اینگونه تعریف شده است: «شهادت در اصطلاح إخبار از روی علم به ثبوت یا نفی امری است که کسی را در قبال دیگری ملزم می‌گرداند»^۱ و ابن حمزه شهادت را خبر دادن برای ثبوت حق دانسته که به نفع شخصی و علیه شخصی دیگر است و یا اینکه به نفع یک شخص است و بدون آنکه علیه شخصی دیگر شهادت دهد^۲ (طوسی، ۱۴۰۸، ۲۲۹).

۱- «واصطلاحاً: إخبار عن علم المخبر بثبوت أمر أو نفيه، يلزم غيره لغيره».

۲- «الشهادة إخبار بثبوت الحق لواحد علی غيره، أو له من غير أن يكون علی غيره».

با این اوصاف به نظر می‌رسد وجه اشتراک اکثر تعاریف ارائه شده از شهادت (گواهی) این است که در شهادت، حق، امتیاز و نفعی برای شاهد، قید نشده است و او صرفاً به بیان آنچه حس کرده است، می‌پردازد و ماهیت شهادت نیز فقط اخبار و خبر دادن از امری است که شاهد به وقوع آن علم و جزم دارد تا حدی که برخی ابراز شهادت را توسط کسی که علم قطعی به مشهوده ندارد، جایز ندانسته‌اند (انصاری، بی تا، ۲۵۹).

در قوانین ایران نیز از شهادت تعریفی ارائه نشده است، اما حقوقدانان با استفاده از منابع فقهی و با توجه به آثار و ماهیت شهادت، در تعریفی مشابه با تعریف فقها از شهادت، آن را اینگونه تعریف نموده‌اند: «شهادت (گواهی) عبارتست از اخبار شخص از امری به نفع یکی از طرفین دعوی و به زیان دیگری» (امامی، ۱۳۷۸، ۶، ۱۸۷).

۳- شرایط شاهد

فقه‌های امامیه برای فرد شاهد، پنج تا ده شرط ذکر کرده‌اند، مثلاً شهید اول شرایط لازم را در فرد شاهد ۱۰ مورد ذکر کرده است (شهید اول، ۱۴۱۴، ۲، ۱۲۳). در حالی که آیه‌الله خویی شرایط شاهد را منحصر در پنج مورد دانسته است و به طهارت مولد و عدم خصومت اشاره نکرده است. (خویی، تکلمه المنهاج الصالحین، ۲۲) امام خمینی نیز فقط به شش شرط اشاره نموده است (امام خمینی، ۱۳۹۰، ۲، ۴۴۱ الی ۴۴۴).

در حال حاضر در حقوق ایران فقط ماده‌ی ۱۳۱۳ قانون مدنی اصلاح شده در تاریخ ۱۳۷۰/۸/۱۴ و ماده‌ی ۱۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۸۷/۶/۲۸، با وجود تفاوت‌هایی، به بیان شرایط شخصی لازم در فرد شاهد پرداخته‌اند. بدین ترتیب ماده‌ی مذکور از قانون مدنی با بیانی مختصر، ۵ شرط را در شاهد لازم دانسته است: «در شاهد بلوغ، عقل، عدالت، ایمان و طهارت مولد شرط است» و در تبصره‌ی ۲ این ماده نیز شهادت کسی که در دعوی نفع شخصی داشته باشد و یا اینکه متکدی باشد را به این بیان نافذ ندانسته است: «شهادت کسی که نفع شخصی به صورت عین یا منفعت یا حق در دعوی داشته باشد و نیز شهادت کسانی که تکدی را شغل خود قرار دهند، پذیرفته نمی‌شود».

این در حالی است که ماده-ی ۱۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، علاوه بر وجود شروط مذکور در فرد شاهد، شرط دیگری را نیز لازم دانسته است، یعنی «عدم وجود دشمنی دنیوی بین شاهد و طرفین دعوا». علی‌رغم اینکه، این شرط، کارا و مؤثر است ولیکن معیار دقیقی برای تشخیص وجود دشمنی وجود ندارد (شمس، ۱۳۸۸، ۱۴۳).

با این حال گفته شده است «[ممکن است] ملاک بند «ه» ماده‌ی ۹۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی [مصوب ۱۳۷۹]^۱ دست‌آویز قرار گرفته و پذیرفته شود که هرگاه دعوی حقوقی یا جزایی بین گواه و طرفی که علیه او گواهی داده می‌شود در جریان باشد و یا در گذشته در جریان بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی در آن‌ها دو سال نگذشته باشد، این امر وجود دشمنی دنیوی آنها شمرده می‌شود» (شمس، ۱۳۸۸، ۱۴۳).

۳-۱- شرط بلوغ در شاهد

در اینجا به دور از بررسی شرایطی که به این نوشتار ارتباط تامه ندارند، صرفاً به شرط بلوغ و بررسی آن در صحت شهادت توجه شده است.

بلوغ در لغت به معنای «کامل شدن هر چیزی و رسیدن است» (انوری، ۱۳۸۱، ۲، ۱۰۲۱). اما در اصطلاح به معنای «پایان یافتن دوران کودکی و راه یافتن به دایره‌ی تکلیف است» (مردای، ۱۳۸۷، ۵۹). بلوغ نقطه‌ی سرآغاز تکالیف و بسیاری از حقوق و احکام شرعی نسبت به هر فرد مسلمان شمرده می‌شود. اولین مسأله در ماهیت بلوغ این است که آیا بلوغ به معنی اصطلاحی همانند نماز و روزه یک حقیقت شرعی و امری تعبدی است که شارع مقدس آن را وضع کرده و لایتغیر است یا یک موضوع تکوینی، طبیعی و عرفی است که ارتباطی به وضع و جعل شارع ندارد؟

برخی بلوغ را دارای جنبه‌ی تعبدی می‌دانند در حالی که حتی صاحب جواهر نیز صراحتاً قائل به طبیعی بودن بلوغ است (نجفی، ۱۳۶۳، ۹، ۲۳۶). البته، این نظر تنها به صاحب جواهر اختصاص ندارد و «غالب فقهای شیعه نیز بلوغ را به معنی بلوغ جنسی تلقی کرده‌اند که یک امر طبیعی است و از طریق علائم و امارات خارجی به حصول آن می‌توان پی برد» (توجهی، ۱۳۸۴، ۱، ۸۹-۹۰). این مسأله نزد فقها مسلم است

۱- بند مذکور چنین مقرر داشته است: «بین دادرسی و یکی از طرفین و یا همسر یا فرزند او دعوی حقوقی یا جزایی مطرح باشد و یا در سابق مطرح بوده و از تاریخ صدور حکم قطعی دو سال نگذشته باشد».

که هر گاه حکمی از احکام دین بر حصول و واقعیت خارجی و طبیعی استوار باشد، باید آن موضوع طبیعی را ابتدا احراز نمود، سپس آن حکم را بر آن بار نمود بنابراین، «در مسأله بلوغ نیز که همانند طلوع یا غروب خورشید یا حلول ماه رمضان یک پدیده طبیعی و خارجی است، باید ابتدا بر اساس دلایل، امارات و طرق متعارف علمی و طبیعی آن را احراز کرد، آنگاه احکام مربوط به بلوغ را بر آن بار نمود» (رهامی، ۱۳۸۱، ۱۵۶).

مسأله دیگر، دفعی یا تدریجی بودن بلوغ است. لازمه‌ی پذیرش طبیعی بودن بلوغ، پذیرفتن نظریات علمی مبتنی بر طبیعت در مورد کیفیت بلوغ است. روان‌شناسان بلوغ را روندی تدریجی دانسته‌اند که حد فاصل خردسالی تا بزرگسالی است. در این حال باید سن بلوغ، سنی باشد که تغییرات تدریجی کامل شده و بلوغ بطور کامل ظاهر شود.

در اسلام، علما و فقها بر اساس ضابطه‌ی تمیز برای طفولیت، ادواری ذکر کرده‌اند:

الف) از ولادت تا هفت سالگی: طفل در این دوره «صبی غیرممیز» نامیده می‌شود.

ب) از هفت سالگی تا سن بلوغ: طفل در این دوره «صبی ممیز» نامیده می‌شود. مفهوم طفل همراهی در فقه به پایان همین دوره‌ی سنی در فرآیند بلوغ اشاره دارد. یعنی کودکی که در آستانه‌ی بلوغ قرار گرفته است. طفل ممیز صغیری است که، برخلاف غیرممیز، دارای قدرت درک و تمیز نسبی است و خوب و بد و سود و زیان را از همدیگر تشخیص می‌دهد و می‌تواند اراده‌ی حقوقی داشته باشد. با این حال در حقوق ایران سن خاصی به عنوان سن تمیز مشخص نشده است و بسته به نظر دادرسی می‌باشد و او با در نظر گرفتن قرائن و امارات موجود، تمیز را کشف یا رد می‌نماید.

ج) از سن بلوغ به بعد: در این حالت شخص دارای مسؤولیت تام در تمام شوون زندگی اجتماعی است مگر آنکه مبتلا به جنون باشد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۸، ۲۴-۲۱) وجود همین مراحل در وقوع بلوغ در افراد مختلف، خود بیانگر تدریجی و تکوینی بودن بلوغ می‌باشد.

نکته‌ی دیگر درباره‌ی ماهیت بلوغ، عقلانی یا جسمانی بودن آن است. بلوغ عقلی را «رشد» گویند و غالباً بعد از بلوغ جسمانی اتفاق می‌افتد. رشد را حقوقدانان کمال نفسانی دانسته‌اند که دارنده‌ی آن می‌تواند نفع و ضرر «رشد مدنی» یا حسن و قبح «رشد جزائی» را تشخیص دهد و در این حالت چنین کسی با این توانایی را رشید می‌نامند (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۶، ۳۳۴).

مشهور فقها رشد را صرفاً در امور مالی شرط می‌دانند و در امور جزایی و برای تحقق مسؤلیت آن را دخیل نمی‌دانند، «در صورتی که رشد در مقابل سفه به معنای عقل، توانایی فکری، تشخیص حسن و قبح اعمال است و بر امور کیفری و مدنی عمومیت دارد».

بنابراین، با توجه به آیات و روایات و اقوال فقهی، به جهت عدم وجود دلیل محکم بر رد بلوغ تکوینی یا انطباق بلوغ تشریحی بر بلوغ تکوینی، نزدیک به صواب آن است که قائل به تکوینی، عقلی و تدریجی بودن بلوغ شد. پذیرش این امر به معنای آن است که مسأله‌ی بلوغ باید با استفاده از ابزارهای علمی و در دو حیطة‌ی رشد عقلی و جسمی برای افراد مختلف احراز شود.

ذکر این نکته ضروری است که اساساً شرایط فرد شاهد جهت صحت شهادت ابرازی، با یکدیگر تداخل و همپوشانی ندارند و هم در فقه و هم در حقوق ایران بدین نحو مقرر نشده‌اند که با وجود شرط بلوغ در فرد شاهد، از شرط عقل بی‌نیاز باشیم. البته مسلم است که بلوغ شرط مبنایی و اساسی در فرد شاهد است و در صورت اثبات عدم آن دیگر سایر شروط از جمله عقل مورد بررسی قرار نمی‌گیرند. بدین ترتیب اگر در فردی که به عنوان شاهد معرفی شده است شرط عقل موجود باشد مقدمتاً و قبل از آن تحقق بلوغ در شاهد مورد بررسی قرار گرفته است تا عقل او مورد تفحص قرار گرفته است.

همچنین باید یادآوری شود که اساساً سخن گفتن از عقل به طور کلی قبل از بالغ شدن، مطرح نمی‌باشد و پیش از بلوغ از «تمیز» در افراد بحث می‌شود چه آنکه بررسی عقل نیز مختص به سنین بعد از بالغ شدن می‌باشد. بدین ترتیب پیش از بالغ شدن بحث بر تمیز و پس از آن، بحث پیرامون عقل می‌باشد و آنچه مرز این دوست همان بلوغ و سن مشخص شده برای آن است.

۳-۲- بلوغ شاهد در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب

در امور کیفری

نویسندگان حقوقی با استناد به تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاح شده در سال ۱۳۷۰ سن بلوغ را در شاهد به ترتیب در دختران و پسران همان سن نه سالگی و پانزده سالگی تمام قمری دانسته‌اند (مدنی، ۱۳۷۹، ۱، ۳۵۷). اما، به نظر می‌رسد بین ماده‌ی ۱۵۵ از قانون فوق‌الذکر و ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی، که در اصلاحات سال ۱۳۷۰ دچار تغییر نشده است، نوعی تعارض در احکام بیان شده، وجود دارد.

ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴ درباره‌ی سن بلوغ شاهد چنین مقرر داشته است: «شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده‌اند فقط ممکن است برای مزید اطلاع استماع نمود مگر در مواردی که قانون شهادت این قبیل اطفال را معتبر شناخته باشد». از همین رو به منظور حل این تعارض گفته شده است: «در حال حاضر سن معتبر برای ادای شهادت پانزده سال تمام قمری است و تفاوتی بین دختر و پسر نیست» (اوجاقلو، ۱۳۸۸، ۴۱) ولیکن، اگر احراز شود، گواه علی‌رغم داشتن پانزده سال، بالغ نشده است، فاقد شرایط گواهی است (شمس، ۱۳۸۷، ۳، ۲۳۵). برخی دیگر نیز با مجمل و غیرمیین دانستن استثنای مذکور در ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی وارد بر ماده‌ی ۱۳۱۳ قانون مذکور، به شهادت اطفال نه ارزش بی‌نه بلکه ارزش اماره‌ی ظنی داده‌اند که صرفاً در برخی امور مصرحه همچون قتل، که موجب تحقق لوٹ می‌گردد، قابل پذیرش می‌باشد (شکاری، ۱۳۸۰، ۷۴).

عده‌ای دیگر نیز بر این عقیده‌اند که به دلیل مؤخرالتصویب بودن تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی نسبت به ماده‌ی ۱۳۱۴ همان قانون، به موجب قواعد اصولی تبصره‌ی مذکور ناسخ ماده‌ی اخیرالذکر از قانون مدنی است (کریمی، ۱۳۸۸، ۸۵) و سن بلوغ در شهادت در دختران نه سال تمام قمری و در پسران پانزده سال تمام قمری می‌باشد. با وجود این نظر، به منظور جمع احادیث متعددی که سن‌های مختلف را به عنوان سن بلوغ ذکر کرده‌اند، پذیرش سن پانزده سالگی تمام شمسی را به عنوان سن رشد در رابطه با شهادت، هم در مورد پسران و هم در مورد دختران، با واقعیات موجود سازگار دانسته‌اند (همان، ۸۶).

برای حل این تعارض می‌توان گفت ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی به موجب تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی، در حدود تعارض، به دلیل مؤخرالتصویب بودن تبصره‌ی مذکور، منسوخ فرض می‌شود، اما نظر اخیرالذکر مبنی بر پذیرش سن پانزده سالگی تمام شمسی، هم در دختران و هم در پسران، به عنوان حداقل سن برای قبول شهادت، نیز پذیرفتنی نمی‌باشد. زیرا، این نظر برخلاف استنباط از مواد ۱۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و ماده‌ی ۱۳۱۳ و تبصره‌ی یک ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون مدنی است، زیرا که از مجموع این مقررات صرفاً حداقل سن نه سال و پانزده سال تمام قمری در دختران و پسران، به عنوان سن بلوغ در حقوق ایران، به عنوان سن لازم و کافی برای صحت شهادت، استنباط می‌شود نه بیش از این.

بنابراین، در حال حاضر، بایستی به سن بلوغ شرعی، یعنی نه سال و پانزده سال تمام قمری در دختران و پسران، به عنوان حداقل سن لازم برای صحت شهادت و در نتیجه نسخ ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون

مدنی به واسطه تبصره یک ماده‌ی ۱۲۱۰ قانون اخیرالذکر در حد تنافی مقررات این دو، معتقد بود. پس، ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی فقط در مورد سن ۱۵ سال منسوخ فرض می‌شود اما همچنان استماع اطلاعات افرادی که به موجب مواد دیگر از قوانین در ارائه‌ی شهادت، غیربالغ دانسته می‌شوند، به موجب همین ماده به قوت خود باقی است و صرفاً ماده‌ی مذکور در حد تعارض، یعنی در رابطه با سن بلوغ در شهادت، نسخ شده است و حکم استماع اطلاعات غیربالغان همچنان در این ماده به قوت خود باقی است و نسخ نشده است.

۳-۳- ابراز شهادت توسط اطفال در دوران طفولیت

در اینکه شهادت ارائه‌شده توسط اطفال در دوران صغرشان تا چه میزان و در چه شرایط و چه دعاوی ارزش اثباتی دارد بین فقهای امامیه اختلاف نظر فراوان وجود دارد. در این نوشتار نیز به بررسی این نظرات در مورد شهادت اطفال غیرممیز و ممیز پرداخته شده است.

۳-۴- ابراز شهادت توسط اطفال غیرممیز

به نظر می‌رسد بین فقهای امامیه به دلیل عدم ورود اخبار خاص مبنی بر پذیرش شهادت اطفال غیرممیز، برخلاف آنچه در مورد صغار ممیز وجود دارد، اختلاف نظری راجع به قابل پذیرش نبودن شهادت ایشان وجود ندارد و اساساً در هیچ مورد و در هیچ شرایطی شهادت اینگونه افراد به عنوان دلیل در اثبات دعاوی کارایی ندارد.

مسأله‌ی مذکور تا حدی در بین امامیه مشهور است که حتی برخی از اعظام فقها بر آن ادعای اجماع نموده‌اند، از جمله، شهید اول چنین آورده است: «شهادت اطفال غیرممیز اجماعاً پذیرفته نیست» (شهید اول، ۱۴۱۴، ۱۲۳). همچنین شهید ثانی نیز اینچنین ادعای اجماع نموده است: «فقهای امامیه پس از اجماع و اتفاق نظر بر عدم پذیرش شهادت غیرممیز اختلاف نظر دارند» (شهید ثانی، ۱۴۱۶، ۱۴، ۱۵۴).

نهایتاً فخرالمحققین نیز با اشتراط بلوغ در فرد شاهد، اینچنین بر عدم پذیرش شهادت صغیر غیرممیز ادعای اجماع نموده است: «علامة حلی فرموده است شهادت اطفال مطلقاً پذیرفته نیست. من می‌گویم:

۱- «فلا تقبل شهاده غیر الممیز إجماعاً».

۲- «قد اختلف الاصحاب فی شهاده الصبی، بعد الاتفاق علی عدم قبول شهاده غیر الممیز».

صغیر یا ممیز است یا غیرممیز و شهادت غیرممیز اجماعاً پذیرفته نیست»^۱ (فخر المحققین، ۱۳۸۹، ۴، ۴۱۷).

بنابراین، در اینکه در فقه امامیه در عدم پذیرش شهادت صغیر غیرممیز اختلافی وجود ندارد شکی نیست، همچنین در حقوق ایران نیز با توجه به اشتراط بلوغ به عنوان شرط اساسی و مبنایی در فرد شاهد در ماده‌ی ۱۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و همچنین ماده‌ی ۱۳۱۳ قانون مدنی اصلاح‌شده در سال ۱۳۷۰ و همچنین به این دلیل که حکمی خاص مبنی بر پذیرش شهادت اینگونه اطفال در قوانین ایران وجود ندارد شهادت اطفال غیرممیز نیز در حقوق ایران اساساً فاقد ارزش است.

علی‌رغم اینکه در حقوق ایران شهادت اطفال غیرممیز ارزش اثباتی مقرر در قانون ندارد با این حال به حکم ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴ در صورت نیاز و به تشخیص قاضی و نه به عنوان دلیل شرعی (آنچنان که مد نظر ماده‌ی ۱۵۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^۲ است)، شهادت صغیر غیرممیز را صرفاً می‌توان جهت مزید اطلاع استماع نمود و به حکم ماده‌ی ۲۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹^۳ تعیین ارزش اثباتی آن را با در نظر گرفتن سایر شرایط پرونده بر عهده‌ی قاضی دادگاه گذاشت و از این طریق برای آن ارزش قائل شد.

۳-۵- ابراز شهادت توسط اطفال ممیز

بین فقهای امامیه راجع به پذیرش یا عدم قبول سخنان اطفال ممیز به عنوان شهادت و اعتبار بخشیدن به اظهارات ایشان، به سبب تفاوت ادله‌ی نقلی (قرآن و سنت) در این باره، اختلاف نظر فراوان وجود دارد و برخلاف اجماع بر عدم پذیرش شهادت اطفال غیرممیز، هیچ نظر قاطعی وجود ندارد. در اینجا سعی شده است به اختصار به بررسی نظرات مختلف فقهای امامیه درباره‌ی میزان استنادپذیری شهادت ارائه‌شده توسط صغار ممیز در اثبات ادعاها و دعاوی و جرائم مختلف پرداخته شود.

۱- «قال قدس الله سره: فلا تقبل شهادة الصبی (الی قوله) مطلقاً. أقول: الصبی إما أن لا یكون ممیزاً أو یكون والأول لا تقبل شهادته إجماعاً».

۲- ماده‌ی مذکور چنین است: «در مواردی که قاضی به شهادت شاهد به عنوان دلیل شرعی استناد می‌نماید...».

۳- ماده‌ی مذکور چنین مقرر داشته است: «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است».

بنابراین، طی سه شماره فتاوی مختلف فقهای امامیه و دلایل آنها درباره‌ی شهادت اطفال ممیز بررسی شده است.

۴- قائلین به عدم پذیرش شهادت اطفال ممیز

این دسته از فقهای شیعه به دلیل اشتراط بلوغ در فرد شاهد و اطلاق آن، به هیچ وجه شهادت نابالغان را اعم از غیرممیز و ممیز، نپذیرفته‌اند. از جمله این فقها علامه حلی است که چنین فرموده است: «شهادت صغیر اگر چه ممیز باشد، پذیرفته نیست»^۱ (علامه حلی، ۱۳۸۹، ۳، ۴۹۳).

همچنین فاضل اصفهانی نیز با چنین بیانی معتقد به عدم پذیرش شهادت از سوی اطفال ولو ممیز است: «شهادت صغیر گرچه ممیز و در شرف بلوغ باشد، پذیرفته نیست»^۲ (فاضل اصفهانی، کشف اللثام عن قواعد الأحكام، ۲، ۳۶۹) و مقدّس اردبیلی نیز پذیرش شهادت اطفال را با اصل و احتیاط منافی می‌داند: «آنچه مقتضی قاعده و احتیاط است - با صرف نظر از روایات خاصه - مطلقاً عدم پذیرش شهادت اطفال است»^۳ (مقدّس اردبیلی، ۱۴۰۴، ۱۲، ۲۹۳).

صاحبان این نظر برای اثبات ادعای خود به آیه‌ی ۲۸۲ از سوره‌ی مبارکه‌ی بقره بدین قرار «واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان» استناد کرده‌اند و معتقدند مسلماً طفل ولو ممیز در مفهوم «رجل»، که در آیه‌ی مذکور به کار رفته است، داخل نمی‌باشد و در واقع به طفل، «رجل» گفته نمی‌شود (مقدّس اردبیلی، همان، ۲۹۳) و همچنین این فقها به روایتی از امام صادق «علیه السلام» مبنی بر اینکه: «لا یجوز شهاده الغلام حتی یحتلم»^۴ تمسک جسته‌اند. (فاضل اصفهانی، ۱۴۰۵، ۴۹۳).

علاوه بر ادله‌ی نقلی، این دسته از فقهای امامیه معتقدند به دلیل اشتراط عدالت در فرد شاهد و به دلیل اینکه غالباً در غیربالغان، عدالت محقق نمی‌شود بلکه اصلاً تحقق عدالت در ایشان معنی ندارد زیرا، عدالت ملکه‌ای است که به سبب منع کردن نفس از محرّمات حاصل می‌شود و در مورد صغیران معنایی برای عدالت نیست (مقدّس اردبیلی، ۱۴۰۴، ۲۹۳)، و همچنین با این استدلال که شهادت (اقرار) اطفال

۱- «فلا تقبل شهاده الصبی وان کان مراهقاً».

۲- «فلا تقبل شهاده الصبی وان کان مراهقاً للبلوغ ممیزاً».

۳- «فالذی یقتضی القاعده والاحتیاط - مع قطع النظر عن النصوص الخاصه - هو عدم القبول مطلقاً».

۴- یعنی: شهادت غیربالغ تا زمانی که محتلم شود، پذیرفته نیست.

علیه خودشان پذیرفته نیست و به طریق اولی شهادت ایشان علیه دیگران پذیرفته نمی‌باشد و همچنین با استناد به اصل برائت (فاضل اصفهانی، ۱۴۰۵، ۴۹۳)، به اثبات این ادعا پرداخته‌اند.

۵- پذیرش شهادت اطفال ممیز بین خودشان

عده‌ای دیگر از فقهای امامیه اظهارات ارائه‌شده توسط صغیر ممیز را بنابر دلایل و روایات وارده، تنها در مورد جراحات با وجود شرایطی پذیرفته‌اند.

از جمله این فقها شیخ طوسی است که چنین آورده است: «شهادت اطفال علیه همدیگر در جراحات تا زمانی که متفرق نشده‌اند، اگر برای انجام عمل مباحی مثل تیراندازی و غیر آن جمع شده باشند، پذیرفته است»^۱ (شیخ طوسی، ۱۴۱۷، ع ۲۷۰) و «شهادت اطفال در جراحات و در آنچه در آن قصاص در مادون نفس واجب می‌شود پذیرفته است. و شایسته است در شهادت از یکدیگر جدا شوند و تنها کلام اولشان پذیرفته می‌شود نه دومین سخنشان»^۲ (شیخ طوسی، بی‌تا، ۳۴۶) همچنین ابوصلاح حلبی نیز در این باره چنین آورده است: «و تقبل شهادة الصبيان فيما یجری بینهم بعض علی بعض فیما دون القتل و یؤخذ بأول کلامهم قبل أن یتفرقوا دون ما عدا ذلک» (ابوصلاح حلبی، ۱۴۰۳، ۴۳۶).

البته، فقهای مذکور هر چند قبول شهادت اطفال را در این مسأله به طور مطلق بیان نموده‌اند و تفاوتی بین ممیز و غیر او قائل نشده‌اند، اما به دلیل اتفاقی (شهید ثانی، منبع پیشین، ۱۵۴) و حتی اجماعی بودن عدم پذیرش شهادت غیرممیز مطلقاً بین فقهای شیعه، باید عبارات اخیرالذکر را، هر چند از صغیر ممیز نامی به میان نیامده است، تنها راجع به اطفال ممیز دانست و نه هم طفل ممیز و طفل غیرممیز و بدین ترتیب صغیر غیرممیز را از این بیانات خارج دانست.

بر اساس متون مذکور برای پذیرش شهادت اطفال ممیز شروطی لازم است: اول اینکه شهادت ایشان تنها علیه همدیگر قبول می‌شود یعنی، اظهاراتشان علیه بالغین به عنوان شهادت و ثابت‌کننده‌ی امری به نفع کسی و زیان دیگری، ولو طرف محق نیز صغیر باشد، پذیرفته نمی‌شود.

شرط دوم برای صحت شهادت اطفال ممیز بین خودشان، نوع جرم خاص است یعنی، اظهارات ایشان تنها برای اثبات جراحت وارده توسط یکی بر دیگری کارا است. پس، شهادت اطفال ممیز علیه یکدیگر

۱- «تقبل شهادة الصبيان بعضهم علی بعض فی الجراح ما لم یتفرقوا، إذا اجتمعوا علی أمر مباح کالرمی وغیره».

۲- «تقبل شهادة الصبيان فیه، وما یجب فیه القصاص فیما دون النفس. وینبغی أن یفرق بینهم فی الشهادة، ویؤخذ بأول قولهم، ولا یؤخذ بثنائیه».

فقط تا مادون قتل قابل پذیرش است و به واسطه‌ی آن، قتل قابل اثبات نمی‌باشد.

شرط سوم برای پذیرش شهادت اطفال ممیز علیه همدیگر، جمع شدن برای انجام کاری مباح همچون تیر زنی و بازی کردن، است و بدین ترتیب، اگر مثلاً اطفال ممیز برای انجام کاری حرام مثل قمار بازی گرد هم جمع شده باشند، در این حالت شهادتشان علیه یکدیگر قابل پذیرش نمی‌باشد.

شرط چهارم برای این امر، عدم تفرق اطفال است تا زمانی که اطلاعات خود را ابراز نمایند. بنابراین، اگر اطفال ممیز از یکدیگر جدا شده باشند، بر شهادتشان اثری بار نیست.

نهایتاً شرط پنجم برای پذیرش شهادت اطفال ممیز در این نظر، این امر می‌باشد که صرفاً قول اول ایشان پذیرفته می‌شود. پس، اگر صغیر ممیز ابتدا بگوید هم بازی، هم بازی دیگر را کشت و سپس شهادت بدهد که او را مجروح ساخت، همان سخن اول او اخذ می‌شود و طبق آن حکم داده می‌شود.

البته، عده‌ای دیگر از فقهای امامیه بدون اینکه در پذیرش شهادت اطفال ممیز سنی مشخص نموده باشند، تنها شهادت این افراد را در صورتی قابل پذیرش دانسته‌اند که بفهمند به چه چیزی شهادت می‌دهند و چه می‌گویند، از جمله شیخ مفید که چنین آورده است: «شهادت اطفال در زخم‌ها و جراحات اگر به آنچه دیده‌اند، مدرک باشند و آن را بفهمند، پذیرفته است و کلام اولشان پذیرفته می‌شود نه سخن دیگر آنان»^۱ (شیخ مفید، ۱۴۱۰، ۷۲۷).

۶- پذیرش شهادت اطفال ممیز بین خودشان، با شرط سنی

عده‌ی کثیری از فقهای شیعه نیز برای پذیرش شهادت ارائه‌شده توسط اطفال ممیز در دوران طفولیت سن خاصی یعنی ده سالگی را شرط دانسته‌اند اما، فقهای دارای این فتوا دو دسته‌اند، که یکی فقط شهادت اطفال ممیز را علیه همدیگر قابل پذیرش دانسته‌اند و دسته‌ی دیگر، شهادت ایشان را حتی علیه غیرهم‌قطاران، یعنی بزرگسالان، نیز قبول کرده‌اند. صاحبان این نظر، یعنی پذیرش شهادت اطفال ممیز حداقل با سن ده سال، البته درباره‌ی قتل، دارای نظر مشهور در بین فقهای شیعه می‌باشند. (محقق داماد، قواعد فقه ۳ (بخش قضایی)، ۷۴-۷۳)

از جمله فقهای دارای این فتوا ابن حمزه است که چنین بیان داشته است: «صغیر اگر ممیز باشد و ده سال یا بیشتر سن داشته باشد شهادتش در قصاص و جراحات پذیرفته می‌شود و نه در غیر آن و کلام

۱- «وتقبل شهادة الصبيان في الشجاج والجراح إذا كانوا يعقلون ما يشهدون به، ويعرفونه ويؤخذ بأول كلامهم، ولا يؤخذ بآخره».

اولش قبول است»^۱(طوسی، ۱۴۰۸، ۲۳۱). همچنین است یحیی بن سعید حلّی که چنین گفته است: «شهادت اطفال پذیرفته نمی‌شود مگر زمانی که ده سال یا بیشتر سن داشته باشند و دارای قوهی تمیز باشند، فقط در زخم‌ها و جراحات و کلام اولشان پذیرفته می‌شود»^۲(یحیی بن سعید حلّی، ۱۴۰۵، ۵۴۰) و علامه حلّی نیز در حالی که شهادت ممیزان را در قصاص و جراحات پذیرفته، چنین بیان نموده است: «شهادت صغیر پذیرفته نیست مگر اینکه ده سال سن داشته باشد که شهادتشان در جراحات و قصاص با وجود دو شرط دیگر پذیرفته می‌شود که عبارتند از جدا نشدن از همدیگر تا قبل از شهادت دادن و جمع شدنشان بر انجام عملی مباح»^۳(علامه حلّی، ۱۳۸۹، ۲۰۷).

شهید اول نیز در این باره چنین آورده است: «شهادت فردی که لااقل ده سال سن داشته باشد در جراحات تا جایی که به قصاص نفس نرسد به شرط جمع شدنشان برای انجام کاری مباح و متفرق نشدن آنها، پذیرفته می‌شود»^۴(شهید اول، ۱۴۱۴، ۱۲۳) همچنین آیه‌الله سیّدعلی حسینی میلانی نیز در تقریرات درس آیه‌الله العظمی گلپایگانی با قبول شهادت اطفال ممیز فقط در دعوی قتل این امر را مقتضی اخبار دانسته است و چنین آورده است: «مقتضی جمع بین اخباری که ذکر کردیم قبول شهادت اطفال ممیز در قتل است ... و در هیچکدام از این روایات ذکری از جرحت به میان نیامده است مگر اینکه برخی فقها جراحات را نیز به همراه قتل ذکر نموده‌اند، شاید از این باب قیاس اولویّت باشد، ولیکن اثبات این امر مشکل است، و الاّ قبول شهادت طفل ممیز در باقی امور و دعاوی به دلیل مهمتر بودن دعوی قتل نسبت به دیگر جرائم و دعاوی، لازم می‌شود»^۵(موسوی گلپایگانی، ۱۴۰۵، ۲۷). دلیل فقهای دارای این نظر عمدتاً روایات خاصی است که در این مورد از معصومین «علیهم السلام» وارد شده است، از جمله سؤالی که جمیل از امام صادق «علیه السلام» پرسیده است، بدین قرار: «قلت لأبی عبدالله «علیه السلام»: تجوز شهاده الصبیان؟ قال: نعم، فی القتل یؤخذ بأول کلامه، ولا یؤخذ بالثانی منه»^۶(حر عاملی، بی‌تا، ۲۷، ۳۴۳)

۱- «الصبیّ إن کان مراهقاً، وهو إذا بلغ عشر سنین فصاعداً تقبل شهادته فی القصاص والشجاج لا غیر، ویؤخذ بأول کلامه».

۲- «ولاتقبل شهاده الصبیان، إلاّ إذا بلغوا عشر سنین فصاعداً ومیزوا، فی الشجاج والجراح خاصه، ویؤخذ بأول کلامهم».

۳- «فلا یقبل شهاده الصبیّ إلاّ إذا بلغ عشر سنین فتقبل شهادتهم فی الجراح و القصاص بشرطین آخرین عدم تفرقهم قبل الشهاده و اجتماعهم علی المباح».

۴- «وتقبل شهاده بالغ العشر فی الجراح، ما لم یبلغ النفس، بشرط الاجتماع علی المباح، وعدم تفریقهم».

۵- «مقتضی الجمع بین الاخبار الّتی ذکرناها هو القبول فی القتل ... و لیس فی شیء من الاخبار ذکر للجراح، إلاّ أن جماعه یذکرونه مع القتل ... و لعله للاولویه، لکن اثباتها مشکل، و الاّ لزم القبول فی جمیع الامور، لوضوح أهمیه القتل منها».

۶- یعنی: به امام صادق «علیه السلام» گفتم: آیا شهادت نابالغان پذیرفته است؟ فرمودند: بلی، در قتل که اولین سخنشان پذیرفته می‌شود، و گفته دیگر آنان پذیرفته نیست.

و سؤال حمران از همان حضرت: «سألت أبا عبد الله «عليه السلام» عن شهادة الصبي؟ قال: فقال: لا، إلا في القتل، يؤخذ بأول كلامه و لا يؤخذ بالثاني»^۱ (همان، ۳۴۴). همچنین روایتی منسوب به امام صادق «عليه السلام» تا سلسله امام علی «عليه السلام» بدین شرح: «عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي «عليهم السلام» قال: شهادة الصبيان جائزة بينهم ما لم يتفرقوا أو يرجعوا إلى أهلهم»^۲ (همان، ۳۴۵)

با بررسی نظرات مختلف فقهای امامیه درباره‌ی شروط پذیرش اظهارات اطفال ممیز و دعوی و جرائم مختلف، این نتیجه حاصل می‌شود که هیچ اجماع و یا حتی اتفاق نظر در این مورد وجود ندارد و هر یک از فقهای امامیه بر اساس روایات وارده و استدلالات خاص خود، نظری منفرد اتخاذ نموده‌اند.

اما در حال حاضر در حقوق ایران نیز تنها موردی که صراحتاً برای شهادت اطفال ممیز ارزش خاصی قائل شده است ماده‌ی ۲۳۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ است که صرفاً شهادت «طفل ممیز مورد اعتماد» را موجب تحقق ظن دانسته است و از این طریق آن را موجب تحقق حالت لوث در جنایات دانسته است. همچنین ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴ نیز استماع اظهارات اطفال (اعم از ممیز و غیرممیز) را صرفاً جهت مزید اطلاع جایز دانسته است.

البته با توجه به اینکه اساساً شرط بلوغ در فرد شاهد طریقیّت دارد و فقط اماره‌ی رشد و کامل شدن اراده شاهد می‌باشد (زراعت، عباس، ادله اثبات دعوا، ۳۰۵) شهادت نابالغان ممیز نیز به عنوان اماره قضایی صرفاً در صورتی ارزش دارد که موجب تحقق ظن در قاضی رسیدگی کننده، باشد. بدین ترتیب شهادت طفل ممیز نیز همیشه و در هر حال موجب تحقق لوث در جنایات نمی‌باشد بلکه به دلیل اماره بودن آن، فقط در حالتی که با توجه به «قدرت دادرسی در ارزیابی شهادت» برای شخص قاضی اقتناع وجدان از این شهادت حاصل گردد، موجب تحقق لوث و دارای ارزش خاص خود می‌باشد.

بنابراین در حقوق ایران نیز با توجه به اینکه هیچ مقرره‌ی دیگری جز آنچه بیان شد، برای ارزش بخشیدن به اظهارات ارائه شده توسط اطفال ممیز وجود ندارد و از سوی دیگر اشتراط بلوغ به عنوان یکی از شرایط لازم در فرد شاهد، شرطی است که همراه با عقل و حریت موجب تحقق ولایت بر غیر

۱- یعنی: درباره [قبول] شهادت نابالغ از امام صادق «عليه السلام» پرسیدم؟ فرمودند: نه [پذیرفته نیست]، مگر در قتل که گفته اولشان پذیرفته می‌شود و نه کلام دومشان.

۲- یعنی: از امام جعفر صادق ... از امام علی «عليهم السلام» فرمودند: گواهی نابالغان در بین خودشان تا زمانی که از یکدیگر جدا نشده‌اند یا به نزد خانواده‌شان بازنگشته‌اند، پذیرفته می‌شود.

(مشهود علیّه) می‌گردد (بهرامی، بایسته‌های ادله اثبات، ۱۴۶) و اصل نیز عدم ولایت کسی بر دیگری است، باید بر این نظر بود که ارائه اظهارات توسط اطفال ممیز جز در مورد تحقق ظن و نتیجتاً وقوع لوث در جراحات و قتل، اثر اثباتی دیگری ندارد و به عنوان یک دلیل شرعی نمی‌توان به آن استناد جست، مگر برای مزید اطلاع به موجب ماده‌ی ۱۳۱۴ قانون مدنی.

بدین ترتیب با توجه به دلایل ابراز شده توسط فقها و روایاتی که مبنای نظرات مختلف ایشان می‌باشد، به این نتیجه می‌رسیم که به دلیل اتفاقی نبودن پذیرش شهادت اطفال ممیز و اختلاف اساسی در پذیرش شهادت ایشان و اینکه اساساً دلیلی جزء روایاتی که اصل آنها نیز مورد اختلاف نظر فقهاست و نمی‌توان آنها را مبنای نظر خود قرار داد و آن را منشأ تحقق ولایت بر دیگری، که خلاف اصل است، قرار داد، به طور کلی با در نظر گرفتن ضعف ادله‌ی ارائه شده (روایات) و شک در پذیرش یا عدم پذیرش شهادت ایشان، با در نظر گرفتن اصل عدم ولایت به این نتیجه می‌رسیم که پذیرش شهادت اطفال ممیز نیز همچون شهادت اطفال غیرممیز اساساً قابل قبول نمی‌باشد و به جز در موارد مصرحه و در حدود آن تصریح، فاقد ارزش است و صرفاً جهت مزید اطلاع، استماع می‌شود.

نهایتاً، ذکر این نکته ضروری است که ممکن است به منظور پذیرش شهادت اطفال در نظام حقوقی ایران، این مورد با شهادت زنان قیاس شود و بدین ترتیب در مواردی که شهادت زنان به انضمام شهادت مردان پذیرفته می‌شود، شهادت اطفال نیز در این موارد مورد قبول قرار گیرد.

در پاسخ به این مطلب باید چنین گفت که اولاً چنین ادعایی صرفاً یک قیاس است و اولی بودن آن نیز مورد شک و چه بسا مردود است و به طور کلی نمی‌توان مبنای احکام را بر قیاس استوار نمود؛ ثانیاً باید دانست که بلوغ به عنوان یکی از شرایط لازم برای صحت شهادت ذکر شده است در حالی که زن نبودن (مرد بودن) شاهد اساساً به عنوان شرط صحت شهادت نه توسط فقها و نه در قوانین ذکر نشده است (هر چند اساساً شهادت انات نیز در برخی امور مثل لواط اصلاً پذیرفته نیست و یا اینکه در امور مالی به ازاء هر مرد، شهادت دو زن قرار می‌گیرد) اما به طور کلی زن نبودن جزء شرایط شاهد ذکر نشده است و قیاس این دو مورد اساساً صحیح نمی‌باشد زیرا بلوغ و جنسیت در مورد شهادت از دو مقوله‌ی متفاوتند و غیرقابل قیاس و ثالثاً آنچنان که دانستیم اصل بر عدم ولایت کسی بر دیگری است در حالی که پذیرش سخن شاهد علیه دیگری و حکم دادن به موجب آن، خود نمونه‌ی بارز ایجاد ولایت است، اساساً نمی‌توان به جز در موارد مصرحه در فقه و قانون به ایجاد ولایت علیه دیگری آن هم به موجب قیاس اقدام نمود. بنابراین

شهادت اطفال به طور مطلق، جزء در مواردی که ارزش خاصی برای آن مقرر شده است، قابل پذیرش نمی‌باشد.

۷- تحمل شهادت در طفولیت و ابراز در بزرگسالی

در مورد اینکه شهادت تحمل‌شده در دوره‌ی طفولیت اگر در بزرگسالی ابراز شود، تا چه حد قدرت اثبات دارد تحت بحثی با عنوان استمرار شرایط شاهد در زمان تحمل و اداء شهادت مطرح شده است و برخی حتی درباره‌ی پذیرش شهادت اطفال پس از بالغ شدن، اجماع فقهای امامیه را نقل کرده‌اند و شرایط لازم در فرد شاهد را فقط در زمان اداء شهادت لازم دانسته‌اند.

در بین فقهای امامیه نیز بر پذیرش شهادت اطفال پس از بلوغ تصریح شده است، مثلاً محقق نراقی در بحث شهادت اطفال، پذیرش شهادت ایشان پس از بلوغ را مطرح نموده و چنین آورده است: «شهادت نابالغان اگر در کودکی به شهادت گرفته شوند و در بزرگسالی در حالی که فراموش نکرده‌اند، جایز و صحیح می‌باشد» (مولی احمد نراقی، ۱۴۱۹، ۱۷، ۱۳-۱۲). این حمزه نیز در این باره چنین آورده است: «اگر شهادت را در طفولیت تحمل کند و بالغ شود و شهادت را ذکر نماید، پذیرفته می‌شود» (طوسی، ۱۴۰۸، ۲۳۱).

همچنین صاحب جواهر نیز با این استدلال که چون صغر و دیگر عواملی چون کفر و فسق مانع پذیرش شهادت از صغیر، کافر و فاسق محسوب می‌شوند، با زوال مانع، که در اینجا صغر است و با بلوغ زائل می‌شود، اینچنین به اجماع فقها درباره‌ی پذیرش شهادت تحمل‌شده در دوران صغر پس از وقوع بلوغ بیان داشته است: «صغیر و غیر او از کسانی که شهادتش قبول نیست، اگر در این حالت چیزی را بفهمد و آن را تحمل نماید ... سپس این مانع از آنها زایل شود و این شهادت را بیان کنند، بدون اینکه اختلافی بین فقها یافته باشیم، پذیرفته می‌شود، بلکه بر این امر اجماع به هر دو قسمش، منقول و محصل، به دلیل کامل شدن شرایط شهادت وجود دارد» (نجفی، ۱۳۶۳، ۸۶).

شهید اول نیز با بیانی صریح شروط لازم را در شاهد فقط در زمان اداء لازم دانسته است: «شروط

۱- «إن شهاده الصبیان إذا أشهدوهم وهم صغار جازت إذا کبروا ما لم ینسوها».

۲- «فإن تحملها صبیاً وبلغ و ذکر تقبل».

۳- «الصغیر ... و غیرهم ممن لاتجوز شهادته إذا عرفوا شیئاً و تحملوه ... ثم زال المانع عنهم فأقاموا تلک الشهاده قبلت بلا خلاف أجد، بل الاجماع بقسمیه علیه لاستکمال شرائط القبول».

لازم در شاهد لازم است در زمان اداء شهادت موجود باشند و نه در زمان تحمّل آن»^۱ (شهید اول، اللمعه الدمشقیه، ۸۴) و آیه‌الله العظمی خوانساری نیز با ابراز ادله‌ی این حکم که عبارتند از عموم و اطلاق ادله و زوال مانع، اینچنین بیان داشته است: «و اگر کسی شهادتی را که به دلیل صغر یا غیر آن قابل قبول نیست، تحمّل کند، سپس مانع پذیرش شهادت، زایل شود، به دلیل اطلاق یا عموم ادله و عدم مانع، هیچ اشکالی در قبول شهادتش وجود ندارد»^۲ (خوانساری، ۱۴۰۵، ۱۲۷۶). بنابر آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد بین فقهای امامیه اختلافی وجود ندارد که شرایط لازم در فرد شاهد صرفاً زمانی لازم است که فرد به ارائه اظهارات خود به عنوان شاهد از واقعه‌ای که آن را در طفولیت درک نموده است، اقدام می‌نماید یعنی در زمان اداء شهادت. با این حال، در قوانین ایران هیچ اشاره‌ای به این مطلب نشده است که شرایط لازم برای صحت شهادت در فرد شاهد در چه زمانی، تحمّل یا اداء شهادت، لازم است. در این حال با مراجعه به اجماع مذکور از فقهای امامیه در پذیرش شهادت پس از بالغ شدن، می‌توان بر همین نظر بود. البته، با وجود ماده- ۲۴۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، دادگاه می‌تواند با ملاحظه‌ی تمامی اوضاع و احوال پرونده و دقت در فاصله‌ی زمانی بین تحمّل و اداء شهادت، ارزش واقعی شهادت ابراز شده را معین نماید و از این طریق مانع اثرگذاری گذشت زمان بر شهادت تحمّل شده در دوران طفولیت گردد.

۸- نتیجه‌گیری

علی‌رغم، استنادپذیری وسیع شهادت در قوانین ایران درباره‌ی یکی از شرایط لازم برای صحت شهادت، یعنی بلوغ، ابهامات و نواقص و حتی تضادهای قانونی وجود دارد از جمله اینکه با وجود قوانین بررسی شده تعارضی در حداقل سن لازم برای صحت شهادت وجود دارد که در این باره قوانین به اصلاح نیاز دارند. هر چند در فقه شیعه به تفصیل جزئیات شهادت بحث شده است. در این مقاله با بررسی نظرات مختلف فقهی و حقوقی درباره‌ی شهادت و خصوصاً شرط بلوغ در فرد شاهد، که شرط بنیادین پذیرش شهادت است به گونه‌ای که اساساً در صورت فقدان آن اصلاً نمی‌توان وجود یا عدم سایر شرایط لازم در شاهد را بررسی نمود، به بحث درباره‌ی پذیرش یا عدم پذیرش شهادت صغیران، اعم از غیرممیز و ممیز،

۱- «المعتبر فی الشروط وقت الأداء لا وقت التحمّل».

۲- «ولو تحمل الشهاده الممنوع قبول شهادته من جهة الصبايه ... و نحوها ثم زال المانع فلا إشكال فی قبول شهادته للعموم أو الاطلاق فی الادله و عدم المانع».

پرداخته شد و نهایتاً از مطالب ارائه‌شده، دو نتیجه‌ی اساسی به دست آمد اولاً نقص و عدم تعیین تکلیف قوانین کشور در این باره و ثانیاً عدم پذیرش شهادت اطفال، مگر در مواردی که قانون به صراحت برای شهادت آنان ارزش قائل شده باشد. بدین ترتیب و بر اساس آنچه بحث شد از آنجا که قبول شهادت کسی علیه دیگری، خود موجب ایجاد ولایت برای شهادت دهنده بر مشهود علیه می‌گردد و اصل نیز عدم ولایت کسی بر دیگری است مگر آن که خلافش به موجب ادله‌ی شرعی ثابت شده باشد و اشتراط بلوغ در فرد شاهد نیز شرطی است که بر اساس ادله‌ی شرعی موجب ولایت شاهد بر دیگری می‌شود، اساساً پذیرش شهادت اطفال خواه غیرمتمیز و خواه متمیز در دوره‌ی طفولیت آنها جز آنچه که در قانون تصریح شده است، نایستی به عنوان دلیل شرعی ملاک عمل قرار گیرد و بایستی به قدر متیقن قوانین که همانا ابتدائاً پذیرش شهادت فقط از بالغین و پس از آن صرفاً قبول شهادت اطفال متمیز مورد اعتماد در تحقق لوث در جنایات است، کفایت نمود و از گسترش دادن دامنه‌ی شمول شهادت، که موجب توسعه‌ی هر چه بیشتر ولایت، که خود بر خلاف اصل عدم می‌باشد، خودداری نمود. به منظور بر طرف نمودن نقص قوانین، اصلاح مقررات مربوط به شهادت و یکسان نمودن قوانین مختلفی که موادی را به شهادت اختصاص داده‌اند، خصوصاً درباره‌ی حداقل سن لازم برای پذیرش شهادت، و تصریح به عدم پذیرش شهادت اطفال، مطلقاً، به دلیل اینکه شهادت ولایت بر کسی که شهادت علیه اوست ایجاد می‌کند در حالی که اصل، عدم ولایت است، پیشنهاد می‌گردد. بدین ترتیب با یکسان شدن قوانین در این باره برداشت‌های قضایی از آن یکسان شده و به اجرای یکسان عدالت منتج می‌گردد.

فهرست منابع

- ۱- اَبی‌جیب، سعدی، ۱۴۰۸ ق، القاموس الفقہی، دارالفکر، دمشق، چاپ دوم.
- ۲- اردبیلی، احمد بن محمد (مقدّس اردبیلی)، ۱۴۰۴ ق، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الأذہان، جلد ۱۲، انتشارات مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۳- اسدی، اَبی‌منصور حسن بن یوسف (علّامہ حلّی)، بی‌تا، تحریر الأحکام الشرعیہ علی مذهب الإمامیہ، مؤسسه آل‌البیت قم.
- ۴- اسدی، اَبی‌منصور حسن بن یوسف (علّامہ حلّی)، ۹ ق، قواعد الأحکام، جلد ۳، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۵- اصفهانی، اَبی‌القاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی)، بی‌تا، مفردات غریب القرآن، بی‌نا، بی‌جا.

- ۶- اصفهانی، بهاء‌الدین محمد بن حسن (فاضل اصفهانی)، ۱۴۰۵ ق، کشف اللثام عن قواعد الأحكام، جلد دوم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی قم، چاپ اول.
- ۷- امامی، سیدحسن، ۱۳۷۸، حقوق مدنی، جلد ۶، کتابخانه اسلامی، تهران، چاپ ششم.
- ۸- انصاری، شیخ مرتضی، بی تا، القضاء و الشهادات، بی نا، بی جا.
- ۹- انوری، حسن و دیگران، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن، جلد ۲، نشر سخن، تهران، چاپ اول.
- ۱۰- اوجاقلو، ابراهیم‌اشتر، ۱۳۸۸، شرایط شاهد به عنوان یکی از ادله اثبات حق در حقوق ایران، ماهنامه دادرسی، شماره ۷۶.
- ۱۱- بغدادی، محمد بن محمد (شیخ مفید)، ۱۴۱۰ ق، المقنعه فی الفقه، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم.
- ۱۲- بهرامی، بهرام، ۱۳۸۷، بایسته‌های ادله اثبات، انتشارات نگاه بین، تهران، چاپ اول.
- ۱۳- توجهی، عبدالعلی، ۱۳۸۴، سن مسؤولیت کیفری دختران، بازپژوهی حقوق زن، (ناصر قربان‌نیا و همکاران)، جلد ۱، انتشارات روز نو، تهران، چاپ اول.
- ۱۴- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۵۶، ترمینولوژی حقوق، انتشارات ابن‌سینا، تهران.
- ۱۵- حلبی، تقی‌الدین بن نجم‌الدین (ابوصلاح حلبی)، ۱۴۰۳ ق، الکافی فی الفقه، کتابخانه امام امیر المؤمنین «علیه السلام»، اصفهان، چاپ اول.
- ۱۶- حلبی، ابی طالب محمد بن حسن (فخر المحققین)، ۱۳۸۹ ق، ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد، جلد ۴، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ اول.
- ۱۷- حلبی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، ۱۴۰۵، مؤسسه علمی سید الشهداء «علیه السلام»، قم، چاپ اول.
- ۱۸- خوانساری، سیداحمد، ۱۴۰۵ ق، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع، جلد ۶، انتشارات کتابخانه صدوق، تهران، چاپ دوم.
- ۱۹- رهامی، محسن، ۱۳۸۱، رشد جزائی، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۸.
- ۲۰- زراعت، عباس، ۱۳۸۸، ادله اثبات دعوا، نشر قانون مدار، کاشان، چاپ اول.
- ۲۱- شکاری، روشنعلی، ۱۳۸۰، ادله اثبات دعوی، انتشارات نسل نیکان، تهران، چاپ اول.
- ۲۲- شمس، عبدالله، ۱۳۸۷، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، انتشارات دراک، تهران، چاپ دوازدهم.
- ۲۳- شمس، عبدالله، ۱۳۸۸، ادله اثبات دعوا: حقوق ماهوی و شکلی، انتشارات دراک، تهران، چاپ اول.
- ۲۴- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، ۱۴۱۷ ق، الخلاف، جلد ۶، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۲۴- طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (شیخ طوسی)، بی تا، النهایه فی مجرد الفقه، بی نا، بی جا، بی تا.

- ۲۵- طوسی، عمادالدین ابی‌جعفر محمد بن علی (ابن حمزه)، ۱۴۰۸ ق، الوسیله إلى نیل الفضیله، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول.
- ۲۶- عاملی، محمد بن حسن (حر عاملی)، بی‌تا، تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، جلد ۲۷، مؤسسه آل‌البیت، قم.
- ۲۷- عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۴۱۶ ق، مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، جلد ۱۴، مؤسسه معارف اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۲۸- عاملی، شمس‌الدین محمد بن مکی (شهید اول)، ۱۴۱۴ ق، الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه، جلد ۲، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۲۹- عاملی، شمس‌الدین محمد بن مکی (شهید اول)، ۱۴۱۱ ق، اللمعه دمشقیه، دار الفکر، قم، چاپ اول.
- ۳۰- کریمی، عباس، ۱۳۸۸، ادله اثبات دعوا، انتشارات میزان، تهران، چاپ دوم.
- ۳۱- محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۷۷، قواعد فقه ۳ (بخش قضایی)، مرکز نشر علوم اسلامی تهران، چاپ اول.
- ۳۲- مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۷۹، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱، انتشارات پایدار، تهران، چاپ پنجم.
- ۳۳- مرادی، عذرا، ۱۳۸۷، بررسی شرط رشد در مسؤولیت کیفری، فصلنامه تخصصی فقه اهل بیت، شماره ۵۳.
- ۳۴- موسوی بجنوردی، سیدمحمد، ۱۳۸۸، بررسی مفهوم و معیار کودکی در تفکر اسلامی و قوانین ایران برای بهره‌مندی از حقوق مربوطه حقوق کودک، مجموعه مقالات حقوق کودک، به اهتمام کارگروه حقوق کودک کرسی حقوق بشر دانشگاه شهید بهشتی، تهران، انتشارات سنا، چاپ اول.
- ۳۵- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۹۰ ق، تحریر الوسیله، جلد ۲، چاپخانه آداب، نجف، چاپ دوم.
- ۳۶- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، بی‌تا، میانی تکمله المنهاج الصالحین، چاپخانه آداب، نجف.
- ۳۷- موسوی گلپایگانی، سیدمحمدرضا، ۱۴۰۵ ق، کتاب الشهادات، بی‌نا، قم.
- ۳۸- مهریزی، مهدی، ۱۳۸۰، بلوغ دختران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول.
- ۳۹- نجف‌پور، محسن، بی‌تا، شرایط شاهد، برگرفته از سایت اینترنتی پژوهشکده باقرالعلوم.
- ۴۰- نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۳، جواهرالکلام فی شرح شرایع الإسلام، جلد ۹، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
- ۴۱- نراقی، احمد بن محمد مهدی (مولی احمد نراقی)، ۱۴۱۹ ق، مستند الشیعه فی أحكام الشریعه، جلد ۱۸، مؤسسه آل‌البیت قم، چاپ اول.